

## ۱۶۳ - یادداشت کوتاه

همکاری من با علی دهباشی با شماره ۲۰ ماهنامه «کلک»، آبان ماه ۱۳۷۰ درست چهارده سال پیش آغاز شد. زیر سرپوش «در غروب چه خبر؟» کوشش داشتم تازه‌ترین رویدادهای فرهنگی و هنری در غرب را برای خوانندگان مجله کلک گزارش دهم. این همکاری تا پایان عمر «کلک» به سردبیری علی دهباشی در ۳۱ شماره و با ۱۳۳ مدخل ادامه داشت.

با آغاز حیات «بخارا» من نیز دفترچه و قلمم را برداشتم و به بخارا آمدم. در «بخارا» زیاد دوام نیاوردم و پس از سه شماره و ۱۰ مدخل در دیماه ۱۳۷۷ غزل خداحافظی را خواندم و به همکاری با علی دهباشی خاتمه دادم. در مرداد ۱۳۸۰ «در غروب چه خبر؟» را در فصل نامه «نگاه نو» شروع کردم و در ۶ شماره با ۱۶ مدخل گزارشاتم را در آن مجله منتشر کردم. این همکاری هم زیاد طول نکشید و در بهمن ماه ۱۳۸۱ خاتمه یافت، مدیر مجله جل و پلاس را جمع نکرد، خودم بیرون آمدم!

در این مدت زمان ترازنامه «در غروب چه خبر؟» در سه نشریه کلک، بخارا و نگاه نو در جمع ۴۰ شماره با ۱۶۲ مدخل بود.

سالها سپری شده و گذشت زمان بر بسیاری از مسائلی که بغرنج و پیچیده بنظر می‌آمد، پیراهنی ساده و نخ نما تن کرد! با شماره ۴۲ «بخارا» با مقاله‌ای در سوگ «یک دگراندیش»



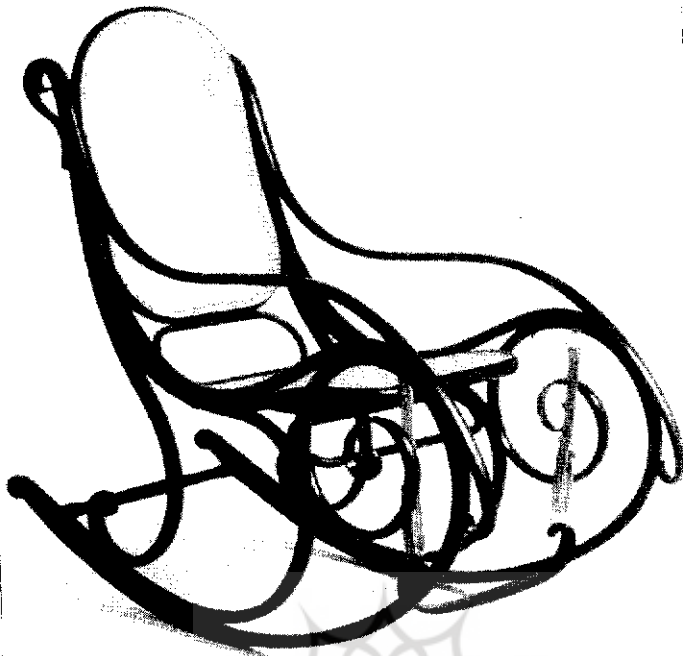
۳۰۵

همکاری ام را با «بخارا» دوباره و به امید خدا بدون بلیط بازگشت شروع کردم! کوشش می‌کنم از این شماره چون سابق کوتاه و مختصر رویدادهای فرهنگی و هنری دنیای غرب را به حضورتان ارائه دهم. از علی دهباشی که بار دیگر مرا به همکاری دعوت کرد صمیمانه تشکر می‌کنم و امیدوارم این بار این همکاری عمری دراز داشته باشد. انشاءالله.

#### ۱۶۴ - صندلی لهستانی

در ستون تازه‌های کتاب روزنامه «شرق» - اینترنت، دوم آبانماه - چشمم به کتاب «صندلی لهستانی» از خانم مهناز رونقی افتاد، روی جلد کتاب هم طرحی از یک صندلی لهستانی بود.

در ایران به صندلی از چوب خمیده، صندلی لهستانی می‌گویند، وقت آنست با تاریخ این صندلی و اینکه چرا در ایران به صندلی «لهستانی» معروف شده، آشنا شویم: میثائیل تونت برای اولین بار با کمک بخار آب، چوب خمیده را در قالب‌های فلزی از پیش ساخته قرار داد و به فرم و طرح‌های دلخواه برای ساخت صندلی‌های خود دست یافت، میثائیل تونت مبدع و خالق چوب مدور و پایه‌گذار خراطی نوین بود و بدین ترتیب در سال



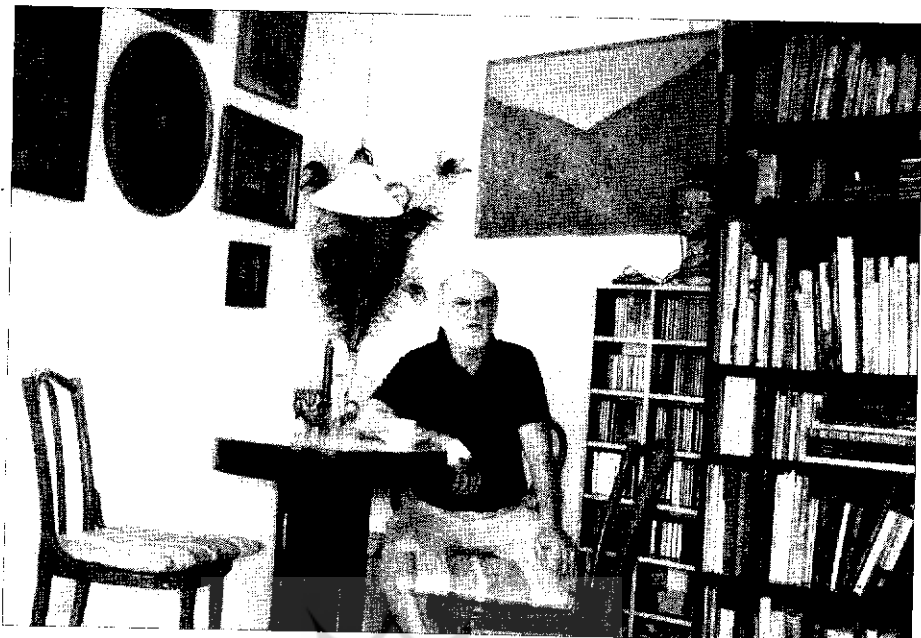
۱۸۳۰ میلادی صندلی مدرن به مفهوم امروزی آن با میشائیل تونت و صندلی های تونت متولد شد.

میشائیل تونت از ابتدای جوانی در کارگاه تجاری اش تنها و بدون دستیار در شهر بوپارد آلمان دست به آزمایش با چوب و امکانات آن زد، حاصل کوشش تجربی او که سر تا سر عمرش را در برگرفت انبوهی از زیباترین صندلی هائی بود که با خمیدگی چوب، فرم و طرح های دلخواهش را پیاده کرد، قسمت های مختلف صندلی های تونت بجای چسب و سریشم، با پیچ و مهره بهم متصل بودند.

پرلس کلمنس میتر نیخ - ۱۷۷۳ / ۱۸۵۹ میلادی - سیاستمدار بزرگ اتریشی به نبوغ میشائیل تونت پی برد و او را از بوپارد به وین کشاند.

قهوه خانه های قدیمی وین را - که هر یک در نوع خود کاخ های کوچک هنری اند - بدون صندلی های تونت نمی توان به تصور آورد. این پرسش همیشه مطرح بوده که صندلی های تونت تا چه حدی در هویت قهوه خانه های وین نقش بازی کرده اند

شرکت میشائیل تونت در سال ۱۸۱۹ در بوپارد تاسیس شد. سال ۱۸۳۰ برای اولین بار تونت چوب خراطی و مدور خمیده شده را در ساخت صندلی های خود بکار برد و پس از ورشکستگی شرکتش در سال ۱۸۴۲ به وین رفت و کار خود را از سر گرفت و با کمک پنچ



● مهندس ایرج هاشمی زاده (عکس از علی دهباشی)

پسرش به معروفیت بین‌المللی دست یافت.

استقبال از صندلی‌های تونت باعث شد بسیاری از کارخانه‌های مبیل سازی در اروپا، فرانسه، آلمان و لهستان و... دست به تقلید و کپی برداری طرح‌های او بزنند.

بر این اساس من تا مدت‌ها بر این تصور بودم که صندلی‌های «لهستانی» ما صادره از لهستان و یا کپی برداری از صندلی‌های تقلبی تونت لهستانی است.

می‌دانیم پس از پایان جنگ بین‌المللی دوم بیش از نیم میلیون لهستانی از شوروی به ایران فرستاده شدند و دولت وقت با وجود مشکلات اقتصادی و بحران ناشی از اشغال کشور به وسیله نیروی‌های متفقین به اجبار تن به قبول و پذیرایی این لشکر درمانده داد و بحق تا آنجا که در توانش بود به آوارگان لهستانی کمک و یاری رساند.

وقتی در کلک شماره ۸۸ / ۸۵ تیر ماه ۱۳۷۶ برای دستیابی به اطلاعاتی درباره لهستانی‌های پناهنده به ایران دست کمک بسوی خوانندگان کلک دراز کردم، متاسفانه اطلاعاتی بدستم نرسید.

تنها نامه‌ای که دریافت کردم نامه‌ای بود از هموطنی مقیم آلمان: محمد مهدی ارسلان

متولد رشت!

مهدی ارسلان در نامه‌اش به من نوشت:

«... در سال ۱۳۵۲ قصه‌ای درباره کارگردان کارخانه چوب بری در محله سبزه میدان رشت نوشتم، من از سال ۱۳۴۷ عضو کتابخانه پوردادود شهر رشت واقع در سبزه میدان بودم و اغلب سری هم به قهوه‌خانه‌ای که در نزدیکی کتابخانه بود می‌زدم، این قهوه‌خانه پاتوق دوستان هنرمند و کارگران کارخانه چوب بری بود... یک لهستانی بنام شابلونسکی هم در آن کارخانه کار می‌کرد... پدرم که در سالهای آخر جنگ جهانی دوم سرباز بود اسرای لهستانی را از نزدیک دیده بود، بسیاری از آنها در اردوگاه غازیان بودند و غذایشان فقط نان سیاه و نخود و لوبیای سفید بود، پدرم تعریف می‌کرد که اکثر پولدارهای آنزلی و آستارا با زنان بسیار زیبا روی لهستانی ازدواج کردند و آنها را با ۴۰۰ تا ۴۰۰۰ هزار تومان از مامورین انتظامی روس می‌خریدند، اکثر موبورها و چشم آبی‌ها که در حال حاضر در بندرانزلی و غازیان هستند بچه‌های همین زنان لهستانی هستند...

یکی دیگر از این لهستانی‌ها با کمک «شابلونسکی» بنیان‌گذار صندلی چوبی به نام لهستانی در رشت بود، چوب را باید می‌پختند، صندلی‌ها بسیار سبک و راحت بودند و مورد علاقه نوازندگان و ارگسترهای بزرگ بود، بخاطر آنکه صدا از آن عبور نمی‌کرد.

شابلونسکی مرد بسیار صمیمی بود، ترکی و رشتی هم بلد بود، عاشق سیگار و چای بود و تنها زندگی می‌کرد...» پس با استناد به گفته‌ی آقای محمد مهدی ارسلان که در صحت آن نمی‌توان شک کرد، صندلی‌های کپی شده از میثائیل تونت ساخت کارخانه رشت مرهون شابلونسکی و شریک او است و بهمین خاطر هم به صندلی لهستانی شهرت یافت.

چه خوب بود هموطنان عزیز مقیم آنزلی و رشت اگر اطلاعاتی درباره شابلونسکی و کارخانه صندلی لهستانی دارند در اختیار بخارا می‌گذاشتند تا بنام آنان در همین ستون منتشر کنیم. و اما صندلی!

صندلی در زندگی روزمره ما در ایران نقش اسفناکی را بازی می‌کند! صندلی در فرهنگ ما - چوبی یا فلزی - ششی است با چهار پا که می‌توان روی آن نشست، همین و بس، طرح و فرم، نوع کیفیت آن، خوب و بدی ساخت آن مورد توجه ما نیست، ما اصولاً با زیبایی، طرح و فرم دوستی و رفاقت نداریم، برای همین است که ویروس «مبلمان استیل» در ایران کولاک کرد و کولاک می‌کند، بهر خانه‌ای که پا می‌گذاری با مبل‌های زشت و بی‌قواره «استیل» روبرو می‌شوی. هجوم بی‌امان مبلمان‌های به اصطلاح «استیل» مرا وادار به مقابله کرد!

دست به ترجمه کتاب «تاریخ صندلی مدرن» از یک معمار معروف سوئیس‌زی زدم، کتابی است درباره تاریخ صندلی مدرن که با «تونت» شروع می‌شود همراه انبوهی از طرح‌های معماران



● آرتوفون ملتسر

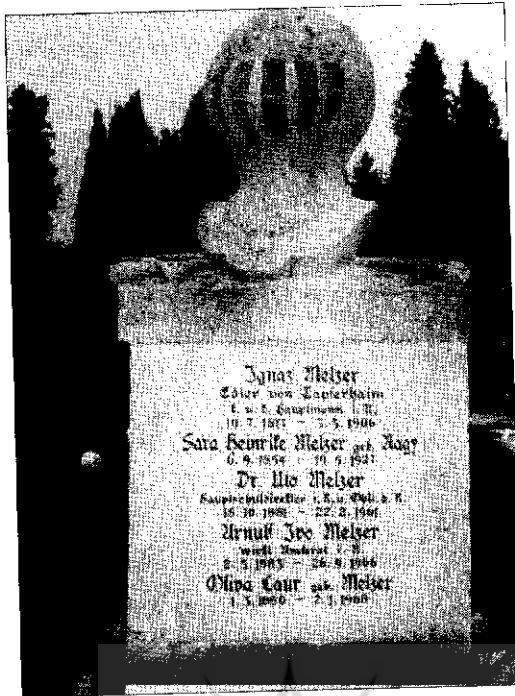
بزرگ غرب و چگونگی تولید آن. ترجمه کتاب را در تهران برای چند ناشر فرستادم. عکس العمل ناشرین جالب اما عجیب نبود: صندلی؟ نه متأسفیم، کتاب بسیار زیبا و جالبی است ولی خریدار نداره، فروش نمیره!!

در ایران هر ماه بدون اغراق صدها کتاب شعر روانه بازار می شود ما در جهان بزرگترین رقم چاپ کتب شعر را داریم، در مقابل کتب تخصصی بندرت چاپ می شود.

صندلی - زیبا یا زشت - در زندگی روزانه ما نقش بازی می کند، نسلی که با صندلی و میل زشت، در و پنجره بیقواره، خانه های زشت حاصل حرص و ولع دلالان بساز و بفروش - نگاه کنید به معماری پایتخت - بزرگ می شود، این نسل خود ادامه دهنده زشتی و خالق آن می شود چون زیبایی را نمی شناسد، با زیبایی بزرگ نشده است.

ما زمانی در گذشته های بسیار دور، خالق زیبایی و فرم و طرح های زیبا بودیم، سری به یزد یا به اصفهان بزنید و ببینید معماران ما از لکوربوزیه ها چیزی کمتر نداشتند.

لحظاتی قبل از ارسال گزارشم به بخارا مطلع شدم ناشری خواهان چاپ کتاب است. طلسمی شکسته شد! کتاب که به بازار آمد - بزنید به تخته - با شما درباره صندلی کپ خواهم زد.



● مزار ملتسر گورستان سنکت پتر شهر گراتس

### ۱۶۵ - نگاهی به میراث ملتسر در کتابخانه دانشگاه گراتس

دوباره به سراغ ملتسر و میراث او به کتابخانه دانشگاه گراتس رفتم. کتابخانه دانشگاه گراتس در سال ۱۵۷۳ میلادی - ۴۳۲ سال پیش - پایه‌ریزی شد، در ابتدا کتابخانه کلیسا بود که دو سال بعد به دانشگاه گراتس تعلق گرفت، کتابخانه صاحب ۳ میلیون کتاب است و از سال ۱۹۹۹ به اینترنت متصل و صاحب آرشیو اینترنتی است.

او توفون ملتسر را یکبار کوتاه در «کلک» شماره ۲۲، دیماه ۱۳۷۰ معرفی کردم، حال که به همت آکادمی علوم و انستیتو ایران‌شناسی وین با کوشش دکتر نصرت‌الله رستگار لغت‌نامه فارسی / آلمانی او بصورت سی دی منتشر می‌شود ضرورت یافت تا دوباره سری به میراث و کتابهای او در دانشگاه بزنم.

اوتو ملتسر، نجیب‌زاده فسون تاپفرهایم، Uto Ottomar Meltzer, Edler von Tapferheim در ۱۸ اکتبر ۱۸۸۱ در یک خانواده اشرافی در گراتس از مادری مجاری و پدری اشراف‌زاده به دنیا آمد، پس از پایان تحصیلات متوسطه (۱۹۰۰) و مدرسه تربیت معلم به تدریس در مدارس گراتس پرداخت، در این دوران آثاری در زمینه شعر و تعلیم و تربیت منتشر کرد که در آنها تمایلات ناسیونالیست آلمانی به چشم می‌خورد.

ملتسر پس از پایان جنگ بین‌الملل اول و بازگشت از روسیه و ایتالیا و بیماری ناشی از

وین، بتاريخ ۱۱ - نوامبر - ۱۹۵۴

حضرت آتامای دکتور،  
امروز نامه‌ی می از دو ستم را ششم که حاکی از آن است که  
کتابهایی را که جنابعالی با آنها علاقه دارید بنیروز یکی وجه را پیدا  
کرده است. در گزارش مفصل خدمتتان عرضی خواهم کرد  
خود من روز پنجشنبه شب به گراتس وارد خواهم شد و در  
حدود ساعت یازده روز جمعه نزد جنابعالی خواهم آمد.  
اگر لازم بود که احیاناً خواهم توانست با اتفاق به گمرک  
بروم و گرنه میتوانم - در صورتیکه لازم باشد - روز شنبه  
قبل از ظهر را انتخاب کنیم. تا آن موقع شما را مجدداً می‌سازم  
منوچهر افشار

۳۱۱

صدمات جنگ به شغل قبلی خود بازگشت و در دانشگاه گراتس به تحصیل زبان‌شناسی -  
فیلولوژی - پرداخت و سال ۱۹۲۳ در سن ۴۲ سالگی به درجه دکترا نائل شد.  
ملتسر در آغاز زبان سامی، فارسی باستانی و میانه و هندی باستانی را در راس  
کوششهای علمی خود قرار داد و سپس به زبان فارسی معاصر روی آورد.  
عقاید سیاسی ملتسر و مخالفتش با کلیسا در سالهای ۳۰ میلادی منجر به اخراج او از  
وزارت فرهنگ گردید، بعدها به جنبش «لودن دورف Ludendorff» پیوست.  
ژنرال لودن دورف در کودتای سال ۱۹۲۳ هیتلر شرکت داشت، بعدها با همسرش ماتیلده  
جنبش مذهبی «شناسائی آلمانی‌ها از پروردگار Deutsche Gotterkenntnis» را پایه‌گذاری کرد.  
اگر چه عقاید سیاسی ژنرال لودن دورف و هیتلر بنوعی خویشاوندی نزدیک داشتند، با  
وجود این ژنرال ناسیونال سوسیالیسم هیتلر را دشمن سر سخت جنبش خویش می‌خواند. در  
زدو خوردهای سیاسی که ملتسر فعالانه در آنها شرکت داشت، با تظاهر به بیماری روحی و  
روانی، اقامت در بیمارستان روانی را به دستگیری وسیله‌گشتاپو و سفر بی‌بازگشت به اردوگاه  
کار هیتلری ترجیح داد!

ملتسر با عده‌ای از ایرانیان - منوچهر افشار و مصطفی نامدار در تماس بود و وسیله آنان  
به کتب فارسی دست می‌یافت ملتسر در ۲۲ فوریه ۱۹۶۱ در سن هشتاد سالگی در بیمارستان



گراتس فوت کرد و در قبرستان سنکت پتر در گراتس بخاک سپرده شد، ملتسر قبل از مرگ کتابخانه‌اش را به دانشگاه گراتس واگذار نمود از ملتسر در کنار انبوهی کتب فارسی، ترجمه حدود ۲۰۰۰۰ صفحه متون فارسی به آلمانی، حدود ۴۵۰۰ اوراق لغات فارسی به آلمانی و آلمانی به فارسی در ۳۳ جعبه نیز باقی مانده است که در سال‌های اخیر در آکادمی علوم، انستیتو ایران‌شناسی در وین زیر نظر دکتر نصرت‌الله رستگار روی سی دی پیاده گردیده است، این لغت نامه فارسی به آلمانی شامل ۷۷ هزار واژه است که بنا به گفته دکتر رستگار اگر بجای سی دی بصورت کتاب منتشر می‌شد بیش از ۴۰۰۰ صفحه را در بر می‌گرفت. در گفتگوی تلفنی دکتر رستگار با احتیاط اواخر فوریه سال ۲۰۰۶ را تاریخ انتشار سی دی خواند.

در میان میراث اهدایی ملتسر به کتابخانه دانشگاه، کتب جالب و بسیار قدیمی دیده می‌شود از جمله نسخه خطی «بوف کور» صادق هدایت چاپ بمبئی سال ۱۹۱۵ شمسی یا نسخه خطی سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگستان «روزنامه سفر فرنگستان» سنه ۱۲۹۵ بتوسط و اهتمام چاکر آستان جهان پناه صنیع الدوله انطباع یافت یا هفتصد ترانه از ترانه‌های روستائی ایران گردآورده حسن کوهی کرمانی با مقدمه ملک الشعرای بهار و ۱۰ آهنگ از علینقی وزیری چاپ ۱۳۱۷، دو نمونه از ترانه‌ها:

۳۱۲

غریبم من غریب سبزوارم

دو چشمم کور و دل مشتاق یارم

یکی می‌بود خبر می‌داد به دلبر

که من در کازرون در پای دارم

از اینجا تا به پیشت راه دوره

در اینجا ماندن ما چبر و زوره

کسی می‌بود خبر می‌داد بیارم

که شربت خونه ما آب شوره

یا نامه خسروان داستان پادشاهان ایران از آغاز آبادیان تا انجام ساسانیان، نگارنده میرزا

حسن خداداد تبریزی منشی ناصرالدین شاه ۱۲۹۷ هجری در وینه پای تخت اوستریا و هونگری

و بسیاری کتب جالب دیگر.

#### ۱۶۶ - فرشته موسوی، استاد معمار دروین

سه سال پیش در «نگاه نو» (بهمن ۱۳۸۱) - نوشتیم: «... غرب در این یکی دو دهه اخیر

چهره نامطلوبی از ما ایرانیان در انظار جهانیان ترسیم کرده است. مهاجرت لشگر عظیمی از

هموطنان به غرب و درگیری آنان با مشکلات اقتصادی و به ناچار تن در دادن به مشاغل نه

چندان دلخواه، برخورد حل نشدنی دو فرهنگ متضاد و رو در رویی روزانه و عدم قبول

معیارهای قابل قبول جامعه، همه و همه مسائل پیچیده و ناگواری را به همراه خود دارد که به

ترسیم و تقویت این تصویر نامطلوب کمک می‌کند. نژادپرستی خانگی (که خاص جوامع غرب



نیست و متأسفانه در تمامی جوامع دیده می‌شود) و انگیزه‌های سیاسی عامل دیگری در ترسیم این تصویر زشت از ایرانیان است. در چنین فضائی می‌توانید حدس بزنید که موفقیت یک ایرانی چقدر شادکننده و در تقویت روحیه ما «خارج نشینان!» تأثیرپذیر است.»

و بدنبال این مقدمه چهره خانم «نسرین سراج بزرگ زاد» را معرفی کردم که از ۷ سال پیش بر کرسی استادی معماری آکادمی هنر وین جای گرفته و به تعلیم و تربیت معماران آینده اتریش و اروپا مشغول است و اشاره کردم که نشستن بر کرسی دانشگاه‌های اروپا، گذر از هفت خوان رستم است و تنها نخبه‌های جامعه توان رسیدن به مقصد را دارند.

در اتریش چون بسیاری از کشورهای اروپائی رشته معماری را می‌توان در سه مرکز علمی آموخت: دانشکده فنی، آکادمی هنرهای زیبا و آکادمی هنر تصویری.

در دانشکده فنی در کنار آموختن معماری و طراحی، بر مسائل تکنیکی و فنی و محاسبات بیشتر تأکید می‌شود، در دو دیگر آکادمی هنرهای زیبا و تصویری، به هنر طراحی توجه بیشتری می‌شود.

حال در کنار خانم نسرین سراج بزرگ زاد در آکادمی هنرهای زیبا، بانوی دیگری از ایران نیز از سه سال پیش (۲۰۰۲ میلادی) کرسی استادی در آکادمی هنرهای تصویری را اشغال کرده است: فرشته موسوی.



● فتنانه حاج سیدجوادی

فرشته موسوی متولد ۱۳۴۱ شمسی در شیراز است، در ۱۳ سالگی به لندن رفت، معماری را در دانشگاه هاروارد به پایان رساند ضمن تحصیل با «الجاندر و زارا» دانشجویی از ایتالیا آشنا شد که بعدها به ازدواج آن دو منجر شد.

از کارهای این زن و شوهر معمار می توان رستوران در نیویورک و لندن، ساختمان پلیس در اسپانیا، هتل در هلند، ساختمان نشر در کره جنوبی و ترمینال کشتی در بوکوهاما و بسیاری از کارهای بین المللی را نام برد.

انتخاب خانم فرشته موسوی به استادی آکادمی هنرهای تصویر و حضور خانم سراج بزرگزاد در آکادمی هنرهای زیبا در وین تأیید این واقعیت است که خط مرز هوش و اینتلیجنس (Intelligenz) ما بین شرق و غرب وجود ندارد.

هر انسانی از هر نقطه جهان که از تربیت و دانش زمان برخوردار گردد، قادر است بدون در نظر گرفتن ملیت و رنگ پوست بر کرسی استادی جای بگیرد.

### ۱۶۷ - کودتای خزنده فتنانه حاج سید جوادی در اروپا!!

ناشر معتبر آلمانی «سورکامپ» کتاب دومی از خانم فتنانه حاج سیدجوادی را روانه بازار کرد. کتاب «در خلوت خواب» شامل ۸ قصه است. تصور می کنم اگر کار به همین منوال پیش



برود خانم فتانه حاج سیدجوادی با کوردتای خزنده‌ای خیال تصرف گوشه‌ای از بازار ادبیات اروپا را در سر دارند!!

چنین بنظر می‌آید که اولین ترجمه رمان ایشان «بامداد خمار» مورد استقبال خوانندگان اروپائی قرار گرفته و انتشارات معتبر «سورکامپ» به چاپ نول‌های ایشان اقدام کرده است، جز این دلیل دیگری برای انتشار اثر دیگری از فتانه حاج سید جوادی وسیله ناشر آلمانی آنهم در فاصله کوتاهی - ۲ سال - نمی‌توانم ببینم. ناشرین غرب - برخلاف اکثر ناشرین ایرانی باقر هنگ بازاری که انتشار هر کتابی را تنها از زاویه سود و پول نگاه می‌کنند - در ترویج فرهنگ نقش ارزشمندی را بر عهده دارند و کتاب را با معیارهای تجاری و ارزش فرهنگی - گاه یکی بر دیگری تفوق می‌گیرد - روانه جامعه می‌کنند و درست از همین زاویه فرهنگی و تجاری است که انتشار دومین اثر ادبی خانم حاج سیدجوادی را می‌توان فهمید.

داستان عدم حضور ادبیات معاصر ما در غرب، قصه‌ای است که هنوز «یکی بود یکی نبود» آن بر زبان نیامده است! صرفنظر از ادعاهای پوچ و مسخره چون وجود «نیروهائی» در غرب که مانع شهرت و توفیق ادبیات ما هستند، باید زمانی جدی و بدور از تعصب علل عدم موفقیت و موانع سر راه ورود ادبیات ما به غرب را مورد بررسی و گفتگو قرار دهیم.

آسان است گناه هر شکستی را به گردن دیگران و در فرهنگ ما به گردن خارجی‌ها

انداخت، انگار زمین و آسمان دست به یکی کرده‌اند که در هر زمینه‌ای مانع پیشرفت ما گردند والا...

والا تا بحال چندین و چند بار جوایز نوبل را در هر زمینه‌ای از آن خود می‌کردیم! جالب اینجا است که گویا دشمنی غرب در منطقه فقط شامل حال ما می‌گردد و مصر و ترکیه و سوریه و آلبانی و صرب و ویزای ورود را در جیب دارند و در هر دکه کتابفروشی در غرب حضور دارند. ورود خانم فتانه حاج سید جوادی را به غرب خوش آمد می‌گوییم. بزیم به تخته و بقول قدیمی‌ها: قدمشان روی چشم ما!

### ۱۶۸ - دماوند من!!

گروهی اتریشی کنجکاو - و کنجکاوای در خون غربی‌هاست و ترقی و پیشرفتشان در همین کنجکاوای نهفته است - نقشه بردار و استاد دانشگاه، معمار و کارمند عالی‌رتبه اداره مسکن، ناشر و شرق‌شناس در مشایعت گروهی از عاشقان طبیعت و همگی کوهنورد طی دو سفر، مه ۱۹۹۹ و تابستان ۲۰۰۰ میلادی به قصد دیدار مشرق زمین و کشف دوباره بلندترین کوه ایران، البرز و قله آن دماوند راهی ایران شدند.

حاصل این سفر کتاب بی‌نظیری است بنام - دماوند بلندترین کوه ایران - که در نوامبر ۲۰۰۱ روی پیشخوان کتابفروشی‌های اتریش قرار گرفت.

کتاب «دماوند» گزارش تحقیقی و علمی چون تاریخ کشف دماوند، موانع و مشکلات دستیابی به قله، مناطق مسکونی و معماری آن، قلعه و غار، دنیای گیاهان، خطرات کوه، آتش‌نشانی و تغییرات دریا و زلزله، آب، چراگاه و مسیر راه پیمائی، توزیست در کوه، دماوند از نگاه تاریخی و مذهبی، مناسبات آب و هوا و نقشه و نقشه‌برداری با انبوهی تصاویر بی‌نظیر و زیبا و از همه جالب‌تر نقشه ماهواره‌ای پیوست کتاب است.

پروفسور کوستکا و دکتر گراتسل ناشران کتاب معتقدند که نقشه پیوست در مقیاس ۱/۱۵۰۰۰۰ اولین و جامع‌ترین نقشه‌ای است که تا به حال درباره دماوند منتشر شده. در این نقشه اراضی بایر و صخره، یخچال و برف، زراعت آبی، آبادی‌ها، مساجد و مقبره‌ها، قلعه‌ها، جاده‌های ترانزیت - اصلی و فرعی - کوره راه‌ها، تونل، پل، ارتفاعات به متر، مسیر پیاده‌روی در اطراف کوه دکتر گراتسل انگیزه انتشار کتاب «دماوند» را چنین تعریف می‌کنند:

«در پائیز ۱۹۹۸ ما، کوهنوردان گراتس که قبلاً دوبار در سالهای ۷۰ و ۷۵ میلادی به افغانستان سفر کرده بودیم تصمیم گرفتیم به مرتفع‌ترین کوه ایران صعود کنیم و تحقیقات و اطلاعات بدست آورده را در کتابی منتشر نمائیم.

اولین پژوهش جامع علمی و فرهنگی درباره

# دماوند

بلندترین کوه ایران

کارل گراتسل - روبرت کوستکا

ترجمه:

ایرج هاشمی زاده



● دکتر گراتسل

ایده این سفر از من بود، تدارکات سفر بر عهده پترکلوک قرار گرفت که با مهندس خلیلی از دوران دانشجویی در گراتس دوست و آشنا بود، عباس خلیلی می توانست ما را در ایران یاری داد و رابط ما با سازمان کوهنوردی ایران شد و این سازمان در اولین سفر تحقیقاتی ما (قسمت شمالی دماوند) دو راهنمای کوه در اختیارمان گذاشت.

پروفسور روبرت کوستکا و مهندس والتر کوشل که حدود ۳۰ سال پیش در راه بازگشت از افغانستان سری نیز به قله دماوند زده بودند مسئولیت تهیه نقشه دماوند و مقدمات سفر را بر عهده گرفتند.

در بهار ۹۹ تیم ما برای اولین بار بسوی دماوند براه افتاد، پس از بازگشت به اتریش با اطلاعات و تجربیات بدست آمده تصمیم گرفتیم برای تکمیل اطلاعات و پیاده کردن نقشه دماوند با کمک ماهواره‌ها بار دیگر راهی ایران شویم. این سفر در سال ۲۰۰۰ میلادی رویداد و نتیجه آن کتابی است که پیش روی دارید.»

و بدین شکل و بهمین سادگی (!) گروهی بیگانه با سرزمین ما و مردم آن به بده و بستانی زائیده از جامعه مدرن دست می‌زنند: به سیر و سیاحت می‌روند، بسیار چیزها از آداب و رسوم سرزمین بیگانه یاد می‌گیرند و در عوض آموخته‌های علمی خویش و آنچه را که سیاحت کرده‌اند و دیده‌اند در طبق اخلاص می‌گذارند و در اختیار افکار عمومی قرار می‌دهند.



● پروفیسور روبرت کوستکا

وقتی در تابستان ۲۰۰۳ فرهاد ورهرام فیلم بردار مستندساز نظر مرا از ترجمه کتاب و انتشار در تهران پرسید، پاسخ من بالطبع مثبت بود، قرار شد او امکانات چاپ کتاب را در ایران و من شرایط دسترسی به تصاویر کتاب و نقشه ضمیمه - در یک کلام کپی رایت - را بررسی کنیم. در جلسه‌ای با حضور ناشر و نویسندگان کتاب خواست خود را مطرح کردم و با استقبال گرم آنان روبرو شدم، مسائل مالی و حقوقی را حل و فصل کردیم و راه برای ترجمه باز شد.

در آن زمان نمی‌دانستم که ورهرام ترجمه کتاب را بر عهده من خواهد گذاشت! ترجمه کتاب را با میل قبول کردم، ۴ و ۵ ماهی شب و روز با کتاب کلنجار رفتم و ترجمه را به پایان رساندم، تا چه حد موفق بودم حکمی است که خوانندگان کتاب خواهند داد.

در یادداشتی در ابتدای کتاب نوشته‌ام «... ترجمه و انتشار کتاب دماوند در ایران ضروری بود، شناسنامه دماوند ماست و شاید هم بهانه‌ای شود برای پژوهشگران و محققین ما - بخصوص علوم طبیعی - که سرزمین ناشناخته ما را جستجو و پژوهش کنند تا در آینده اگر صحبت قشقائی یا بختیاری‌ها شد فقط به این بسنده نکنیم ایلی هستند که تابستان و زمستان‌ها کوچ میکنند. همین و بس...»

ترجمه و انتشار این کتاب در ایران بدون تلاش و پافشاری فرهاد ورهرام برایم غیرقابل تصور است. ترجمه فارسی کتاب «دماوند، بلندترین کوه ایران» را می‌توانید در کتابفروشی‌های تهران خریداری کنید.